

ما و رویاهایمان

باید و رویایی! ظریف تر از پرنیان و دلیل همین نازک خیالی هاست که همه شاعریم و به حافظ و سعدی اظهار ارادت می کنیم، ارادتی که شاید برآمده از نوعی هم ذات پنداری مجعول است. اما کم تر کسی از ما، خوارزمی را می شناسد و یا فارابی را، و یا نزدیک تر پروفیسور حساسی را که هم روزگار ما بود و یا دکتر محمد غریب را که بنیانگذار طب کودکان در ایران است و صدها عالم واقعی دیگر را و علت هم همان خصلت رویاپرور ماست که خیال پردازی و غرق شدن در تصاویر خیال گونه شعر را از اندیشیدن به واقعیت ها دوست تر می داریم در حالی که زندگی و علم و ساختن و پیش رفتن نه بر بنیان تخیل که بر واقعیت ها استوار است. و در افتادن با واقعیت هم دشوار است و زحمت طلب.

گفتم که این آرزوی هر ایرانی است که روزی جایزه نوبل ادبی نصیب یک نویسنده ایرانی بشود و ترجمه آثار نویسندگان ایرانی در کشورهای دیگر دست به دست بگردد، اما این آرزو تحقق نمی یابد مگر بر بنیان عملی که نتیجه آن خلق اثری قابل اعتنا در حد پذیرش جهان باشد. شاید برخی از بزرگواران اهل قلم بر این دلیل کهنه بیاورند که تا وقتی نویسنده نتواند به آزادی بنویسد، سخن گفتن از خلق آثار قابل اعتنا ناممکن است. این قبول که هنر برای بالیدن به عرصه ای بی حصار نیازمند است. اما دیدیم که بسیاری همین مدعیان که سال ها ضعف و ناتوانی خود را در

ساخته ایم تصور کنیم. و این است که بخش عمده زندگی ما در رویا می گذرد و بیشتر به رویا زنده ایم و بارویاهایمان زندگی می کنیم تا در واقعیت. در حالی که مردم سرزمین های دیگر خود را با واقعیت های زندگی رودررو می بینند و می آموزند که چگونه با واقعیت روبرو شوند و برای مشکلات و مسایلمان چاره ای بیابند ما حتی در عالم خیال واقعیت ها را به دل خواه دیگرگون می بینیم و تاریخ را هم آن گونه باز می سازیم که خیالمان می خواهد و حال را در خیال گذشته و رویای آینده و می نهیم. ما حتی در عالم خیال از وادی علم هم که واقعی ترین عرصه هاست گستره ای رویا گونه می سازیم و می گذریم. در عالم رویا کشف اتم را به شاعرانمان نسبت می دهیم و داروی درمان سرطان را می سازیم. چنان که سال ها پیش «هراتی» نامی ساخت او ترکیب مشتی گیاه رابی که رنج آزمایشی را بر خود هموار کرده باشد و مداوای بیماری را با داروی اختراعی اش آیدیده باشد، به عنوان داروی درمان بیماری بزرگ قرن در بوق گذاشت و جنجال به راه انداخت که؛ یافتیم او مطبوعات آن روزگار هم تخیلات او را دامن زدند تا آن جا که، نایفه ای در ایران متولد شده است! اما این نایفه بعدها به دلیل آن که داروی اختراعی اش عده ای را ناکار کرده بود به زندان افتاد و بعد هم فراموش شد. چه کنیم سرزمین ما، سرزمین شب است و شمع و شراب و شیرینی او چنین بزمی را خیالی

خواندم که اورهان پاموک نویسنده جوان ترک، به خاطر رمان استانبول شایسته دریافت نوبل ادبی سال ۲۰۰۶ شده است. نویسنده ای از ترکیه، زادگاه شاعر جهانی شده دیگری به نام ناظم حکمت. نمی دانم چرا با خواندن این خبر به یاد حرف های آن نویسنده هم وطن افتادم که چندی قبل گفته بود، پیش از این، بارها نامزد دریافت جایزه ادبی نوبل شده است اما بنا به دلایلی!!! صدایش را در نیابورده اند و این جایزه را به او نداده اند و گفته بود که این اطلاعات را خبرنگار یک نشریه آلمانی «گویا» به او داده و لابد این را هم گفته است که آکادمی نوبل تحت تاثیر قدرت های پشت پرده و بنا بر ملاحظاتی! از دادن جایزه نوبل به این نویسنده هم وطن من خودداری کرده است.

البته این آرزوی من است که روزی یک نویسنده ایرانی نوبل بگیرد و ما هم ذوق زده برایش هورا بکشیم. و رسانه های خبری جهان عکس و تفصیلات او را در همه جای جهان منتشر کنند. این رویای شیرینی است اما فاصله رویا تا حقیقت بسیار است و رویا زده گان برای طی کردن این فاصله باید از سنگلاخ دشوار واقعیت ها بگذرند. یکی از ویژه گی های «من» و «مای» ایرانی قدرت تخیل مرزناپذیر و توان رویا پردازی بی کران است و ظاهراً بنا بر دلایل تاریخی و اقلیمی که جای بحث آن مجال اندک این نوشته نیست ما عادت کرده ایم که در عالم خیال همه چیز باشیم و همیشه خود را در جایگاهی که در خیال برای خود

... و حکایت کتابخانه‌ها

سریبیر

خلق آثار ماندنی زیر پتوی کهنه سانسور پنهان کردند، وقتی از ایران رفتند و کسوت مهاجران دور از وطن را بر دوش انداختند و پتوی نخ نما شده سانسور از رویشان پس رفت باز هم همانی ماندند که بودند و از آن همه ادعا و منیت چیزی بر نیامد که اعتنایی جدی را برانگیزد و آن چه بی‌تغییر و استوار در وجود مبارکشان باقی ماند همان تخیلات بود و رویاها تا همچون کودکان در عالم خیال برگرده ابرها سوار شوند و سلطانی جهان کنند، و در عالم رویا خود را برترین‌هایی بدانند که لابد به جرم ایرانی بودن آن چه حششان است از آن‌ها دریغ شده است. چنان که آن نویسنده هم وطن چنین خیالی درباره جایزه نوبل دارد که بارها نامزد دریافتش شده اما جایزه را از او دریغ کرده‌اند و البته در همه این سال‌ها که این بزرگوار و بزرگوارانی دیگر بر بال خیال و در سرزمین رویاها پرسه زدند، اورهان پاموک نویسنده جوان و از راه رسیده ترک، آمد کنجکاوای نشان داد و شناخت و سرانجام اثری خلق کرد که او را شایسته دریافت جایزه نوبل کرد.



رئیس کتابخانه مجلس شورای اسلامی در جایی گفته است، نباید کتاب‌ها را حبس کنیم و کتابخانه‌های شخصی می‌تواند برای صاحبانش حکم باقیات الصالحات را داشته باشد، اگر دسترس عموم قرار بگیرد...

حرف درستی است و حبس کردن کتاب و دور از دسترس قرار دادنش اگر نه گناهی نابخشودنی، دست کم دریغ داشتن آگاهی از دیگران است و محروم کردن مردم از آن چه حق دارند داشته باشند. اما این حبس کتاب و دور از دسترس قرار دادنش، تنها به کتابخانه‌های شخصی محدود نمی‌شود و اگر هم بشود چندان گریزی نیست ملک و دارایی شخصی است و دارنده‌اش دست کم تا هست نمی‌خواهد آن را در اختیار عموم قرار دهد مباد که نتواند از پس تاوان خسارت‌های احتمالی که بر دارایی شخصی وارد می‌شود برآید و اصولاً چه کاری است، دستمال بستن به سری که درد نمی‌کند و دردسر آفرینی برای خود، هر چند که بسیاری از این بزرگواران کتابخانه دار، آن قدر سعه صدر دارند که کتابخانه‌شان اگر نه در اختیار عموم که دست کم در دسترس اوست و آشنا و دانشجو و اهل مطالعه و تحقیقی که می‌شناسند هست، اما حبس کردن کتاب در کتابخانه‌های عمومی با وضع قوانین و مقرراتی که استفاده از آن‌ها را برای عموم دشوار و حتی گاهی ناممکن می‌سازد مسئله‌ای است که باید سیاست گزاران فرهنگ کشور راه حلی برای آن بیابند و ابتدا آن چه را که در اختیار خودشان است وقف عام کنند و بعد طلب باقیات صالحات برای دیگران.

در بسیاری از کشورهای دنیا استفاده از کتابخانه‌های عمومی همان قدر راحت است که

شاید استفاده از تلفن عمومی نه کارت عضویت می‌خواهد و نه شرط و شروطی دارد. کافی است کسی مراجعه کند و کتابی را بخواهد تا در اختیارش قرار دهند و حتی اگر خواست کتاب را به امانت بگیرد، با پر کردن یک فرم و مثلاً تعهدی مبنی بر بازگرداندن کتاب و دریافت چیزی که ضمانت اجرایی این تعهد باشد کتاب را به او می‌دهند، مگر در موارد خاص و در مورد کتاب‌های منحصر به فرد یا نسخه‌هایی که آسیب دیدنشان خسارتی جبران ناپذیر خواهد بود. اما در اینجا ظاهراً شرایط به گونه دیگری است و استفاده از کتابهای کتابخانه‌ها منوط به عضویت در کتابخانه است و دریافت عنوان عضو و کارت عضویت هم مراحل دارد و شرایطی که لزوماً بسیاری از افراد را پشت در می‌گذارد و... در کشوری مثل کشور ما که سرانه مطالعه و زمان آن بسیار اندک است، نه تنها کتابخانه‌ها باید هر سد و مانعی را هر چند کوچک برای ورود به کتابخانه و استفاده از کتاب از میان بردارند بلکه به نظر می‌رسد استفاده از عوامل تشویقی برای مراجعه به کتابخانه‌ها نیز یک ضرورت است و حالا که قرار شده در اتوبوس‌های شرکت واحد و گویا مترو کتابخانه راه بیندازند تا مسافران در چنین سفرهای کوتاه و بلند شهری احتمالاً مطالعه‌ای داشته باشند کتابهای کتابخانه‌ها را نیز به گونه‌ای در دسترس قرار دهند که بیشتر خوانده شود و از حبس نسبی بیرون بیاید.